

بررسی انتقادی استدلال

سید شریف جرجانی بر بساطت مشتق

سید احمد حسینی سنگچال*، کارشناس ارشد فلسفه اسلامی دانشگاه تربیت مدرس
محمد سعیدی مهر**، استاد گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

مسئله بساطت یا ترکب مشتق، از دغدغه‌هایی است که در عین شباهت آن به مباحث اعتباری، در مقاطعی بر بحث‌های فلسفی تأثیرگذار بوده است. نوشتار حاضر درصدد است به بررسی انتقادی استدلال جرجانی بر بساطت مشتق بپردازد. مطابق استدلال وی هرگاه مشتق، مرکب از «شیء له المشتق منه» فرض گردد، در صورت اخذ مفهوم «شیء»، دخول عرض عام در فصل و در صورت اخذ مصداق «شیء»، انقلاب قضایای ممکن به ضروری اتفاق می‌افتد. در صورت نخست فصل، از فصل بودن می‌افتد و در فرض دوم جهت امکان از عالم واقع جمع می‌گردد. برای تبیین کیفیت انقلاب، راهکاری ارائه شده است که به تحلیل مفهوم حصه و نقش قید و تقید در محمول باز می‌گردد. در ادامه، برغم بینقص شمردن این استدلال، روشن خواهد شد که دلیل مزبور برای اثبات بساطت مشتق ناکارآمد است و تنها از عهده اخراج مفهوم یا مصداق «شیء» از حقیقت مشتق برمی‌آید.

مقدمه

مسئله بساطت یا ترکب مشتق، هر چند بظاهر در قالب بحثی لفظی و اعتباری جلوه‌گر می‌شود اما از چند جهت برای فیلسوفان اهمیت دارد. نخست آنکه دلیل شیخ اشراق بر اعتباریت وجود، بر فرض ترکب مشتق استوار است. بر پایه این استدلال، اگر مفهوم «وجود» از واقعیت خارجی برخوردار باشد، قضیه «الوجود موجود» صادق است. حال (بر اساس فرض ترکب مشتق)، خود مفهوم «موجود» که در مسند محمول قرار دارد، به «شیء له الوجود» قابل تحلیل است و با نقل کلام در «وجود» مأخوذ در تحلیل مفهوم «موجود»، قضیه «الوجود موجود» در مورد آن صادق خواهد بود و با نقل کلام به مفهوم «موجود» در قضیه اخیر و تحلیل آن به «شیء له الوجود» این روند ادامه می‌یابد و این سیر به تسلسل منجر می‌شود. بدین ترتیب، سه‌رودی واقعیت‌دار بودن وجود را ابطال و اعتباری بودن آن را نتیجه می‌گیرد. همانگونه که ملاحظه

* (نویسنده مسئول)

Email:hosseini.sangchal.ahmad@gmail.com

**Email:saeedimehr@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۹۵/۵/۴

تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۲۶

کلیدواژگان

بساطت مشتق
انقلاب قضایای ممکن به ضروری
دخول عرض عام در فصل
جرجانی

میشود پا گرفتن اشکال مزبور متوقف بر آن است که موجود را بعنوان «شیء له الوجود» تحلیل کنیم و مشتقات را مرکب بدانیم.^۱

از سوی دیگر، بیاناتی که محقق دوانی در تحلیل مفهوم «موجود» ارائه میدهد و آن را به «منتسب الی الوجود» در ممکنات معنی میکند، در مواضعی به مسئله بساطت یا ترکب مشتق مربوط میگردد.^۲

افزون بر این، فرقی که عرفا میان اسم و صفت مینهند، به تفاوت بین مرکب و بسیط باز میگردد؛ اینکه اگر «علم» به تنهایی و بدون ذات ملحوظ گردد، صفت است و اگر آن را به همراه ذات و در قالب «عالم» لحاظ کنیم، اسم خواهد بود.^۳ این فرقه‌گذاری هم، ترکب مشتقاتی نظیر «عالم» را مفروض دارد و فرق میان «عالم» و «علم» را به فرق میان بسیط و مرکب ارجاع میدهد.

با مروری بر آثار فلسفی روشن میشود که عموم فیلسوفانی که از بساطت مشتق دفاع میکنند، به استدلال سید شریف جرجانی توجه ویژه‌ای داشته و حتی در صدد بازسازی آن بر آمده‌اند. در این میان صدر المتألهین در کتاب اسفار، این دلیل را ذیل استدلال شیخ اشراق بر اعتباریت وجود ذکر میکند.^۴ حاجی سبزواری در تعلیقات اسفار سعی در اصلاح و پیراستن استدلال جرجانی از اشکالات دارد و حتی صورتبندی جدیدی از این استدلال ارائه میکند.^۵ بعدها آخوند خراسانی عین تعلیقه حاجی سبزواری را تنها با عوض کردن یک مثال و انجام برخی تغییرات، در مبحث مشتق کفایة الاصول نقل میکند.^۶ از آن به بعد، این بحث با جدیتی دو چندان در علم اصول پیگیری شده است. بنظر میرسد که عالمان متأخر علم اصول که خود را در مباحث اصولی و امدار آخوند خراسانی

میدانند و اکثر آنان کتب خویش را مطابق ترتیب کفایة الاصول تنظیم کرده‌اند، در این مسئله در واقع شارح مباحث حاجی سبزواری میباشند چرا که آخوند تنها به نقل کلام حاجی اکتفا کرده است. در پی مباحثی که در باب بساطت یا ترکب مشتق در گرفته با احتساب دیدگاههای عالمان اصول و فیلسوفان، سه نظریه کلی حادث شده است:

(الف) بساطت محض: مشتق تنها از حدث تشکیل شده است و ذات و نسبت از حقیقت مشتق بیروند. حاجی سبزواری و محقق دوانی از طرفداران این نظریه میباشند.^۷

(ب) ترکب محض: اینکه مشتق مرکب از ذات، حدث و انتساب ذات به حدث است. شهید صدر از این نظریه دفاع میکند.^۸

(ج) ترکب ناقص: این نظریه به سه شکل بیان شده است:

۱- ترکب از حدث و نسبت بگونه‌یی که ذات خارج از حقیقت مشتق بوده باشد. محقق عراقی مدافع این نظریه است.^۹

۲- ترکب از ذات و نسبت، بگونه‌یی که حدث

۱. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۴۸؛ سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۶۴.
 ۲. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۶، ص ۶۰؛ قوشچی، شرح تجرید العقائد، ج ۱، ص ۴۴۵.
 ۳. ملاصدرا، الشواهد الربوبیة، ص ۵۸.
 ۴. همو، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۴۹.
 ۵. همان، ص ۵۳۷، تعلیقه ۱۴.
 ۶. جوادی آملی، ریح مختوم، ج ۱، ص ۳۲۹.
 ۷. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۵۳۷، تعلیقه ۱۴؛ اصفهانی، نه‌ایة الدرایه، ج ۱، ص ۲۲۳.
 ۸. صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۲۱۹.
 ۹. عراقی، بدایع الافکار، ص ۱۷۰.

از مفاد مشتق بیرون باشد. این مطلب نظریه‌یی است که دوانی در نظریه ذوق تأله به آن تمایل دارد.^{۱۰} ۳- ترکیب از ذات و حدث. این نظریه انتخابی امام خمینی است که از آن با عبارت «معنون به این عنوان» یاد میکند.^{۱۱}

این مقاله در صدد است تا ضمن بررسی اجمالی خاستگاه شکلگیری مسئله بساطت یا ترکیب مشتق، تقریر درستی از استدلال جرجانی بدست دهد تا آن را از نقدها و اشکالات وارده برهاند؛ سپس غایت دلالت این استدلال را بررسی کرده، به این پرسش پردازد که آیا قادر است بساطت محض را ثابت نماید آنگونه که امثال حاجی سبزواری انتظار دارند و یا این استدلال تنها میتواند قول سوم را ثابت و خروج ذات از مشتق را تضمین کند ولی نمیتواند بساطت محض را نتیجه دهد.

۱. تاریخچه و خاستگاه دلیل جرجانی

بنظر میرسد انتخاب موضعی در قبال دوگانه بساطت یا ترکیب مشتق، هرچند تلویحاً و نه با صراحت، بسیار پیشتر از عصر جرجانی مورد توجه بوده است. بعنوان نمونه برخی ارسطوئیان جهان اسلام، از مقولات عشر تحت عنوان «مشتقات» یاد کرده‌اند.^{۱۲} حتی برخی در مقام مثال آوری برای مقولات، «ابيض» و «کاتب» را نمونه‌هایی از مقوله کیف شمرده‌اند.^{۱۳} این درحالیست که «بیاض» و «کتابت» از مقوله کیف به شمار می‌آیند و در نتیجه مثال زدن به مشتقاتی نظیر «ابيض» و «کاتب» و اینکه از مقولات تعبیر به مشتقات شود، میتواند با پیش فرض بساطت مشتق و اتحاد آن با مبدأ انجام گرفته باشد.

با این حال، اولین موضعگیری‌یی که از سر تفتن

■ با مروری بر آثار فلسفی روشن میشود که عموم فیلسوفانی که از بساطت مشتق دفاع میکنند، به استدلال سید شریف جرجانی توجه ویژه‌یی داشته و حتی در صدد بازسازی آن بر آمده‌اند. در این میان صدرالمتألهین در کتاب اسفار، این دلیل را ذیل استدلال شیخ اشراق بر اعتباریت وجود ذکر میکند.

در مقابل این مسئله انجام گرفته، به بحثی منطقی باز میگردد. محقق ارموی به مناسبت تقسیم علم به ضروری و کسبی، در صدد تعریف فکر بر می‌آید؛ چراکه در مفهوم هر یک از علم ضروری و علم کسبی، فکر و نظر اخذ شده است. او فکر و نظر را به «ترتیب امور حاصله یتوصل بها الی تحصیل غیر الحاصل» تعریف میکند.^{۱۴}

قطب‌الدین رازی در مقام تبیین مفردات این تعریف، خاطر نشان میکند که جمع آمدن «امور» در تعریف، ناشی از أخذ مفهوم «ترتیب» در آن است چراکه ترتیب امر واحدی معنی است و میباید چند امر حاصل در کار باشد تا با ترتیب‌دهی میان آنها، کشف مجهول صورت پذیرد.

در ادامه، رازی با اشاره به اشکال بر آمده از این تعریف، در صدد رفع آن بر می‌آید. اشکال این است که یکی از مصادیق روشن فکر (در معنای منطقی

۱۰. ملاصدرا، الشواهد الربوبية، ص ۵۸.

۱۱. امام خمینی، تهذیب الاصول، ج ۱، ص ۳۷۱.

۱۲. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۵۳۷، تعلیقه ۱۴.

۱۳. ابن رشد، تلخیص کتاب مابعد الطبیعه، ص ۸۲.

۱۴. ارموی، مطالع الانوار، تعلیقات رازی و جرجانی، ص ۱۰.

آن) ارائه حدود و تعاریف اشیاء است که طی آن با ترتیب اموری چون جنس و فصل، حقیقت نوع کشف می‌گردد. حال اگر قرار است به تعریف فوق از فکر ملتزم باشیم، لازم می‌آید تعاریف حدی بی که در آن، تنها به فصل یا عرض خاص اکتفاء شده است، از دایره حدود و تعاریف بیرون باشند؛ چرا که تعریف فکر بر آنها صادق نیست اما میدانیم این دو نوع از تعاریفات، در زمره تعاریف مقبول نزد منطقدانان قرار دارند.

رازی در مقام رفع اشکال می‌گوید: چون تعریف به مفردات در قالب مشتقاتی نظیر ضاحک و ناطق ارائه می‌گردد با تحلیلی که میتوان از حقیقت مشتق ارائه داد، تعریف تفکر هم بر آن صدق خواهد کرد؛ چراکه مشتقات هر چند از نظر لفظی مفردند اما از حیث معنی به «شیء له المشتق منه» انحلال می‌یابند و در نتیجه از نظر معنی مرکبند. بنابراین وقتی در مقام تعریف انسان، تنها از فصل یا عرض خاص بهره می‌بریم، بسبب انحلال هر یک به چند امر، تعریف تفکر بر آن منطبق است.^{۱۵}

سید شریف جرجانی ضمن نقد این پاسخ بیان میکند که نمیتوان مشتق را مرکب از «شیء له المشتق منه» انگاشت؛ چرا که اگر در این تعبیر مفهوم «شیء» مراد باشد، أخذ آن در مشتقی مانند ناطق منجر به دخول عرض عام در فصل میشود زیرا «شیء» عرض عام انسان است و أخذ آن در ناطق به أخذ عرض عام در فصل منتهی می‌گردد. و اگر مصداق «شیء» مراد باشد، أخذ آن در مفهوم مشتقی مانند ضاحک، منجر به انقلاب قضایای ممکن به ضروری می‌گردد؛ چراکه مصداق شیء همان انسان است لذا أخذ انسان در مفهوم ضاحک، موجب میشود تا قضیه «الانسان ضاحک» بصورت

حمل شیء علی نفسه در آمده و از ماده امکان به قضیه بی ضروری انقلاب یابد.^{۱۶}

طبق تحلیلهای ارائه شده روشن میشود، اموری که گاهی بعنوان منشأ منطقی بحث بساطت و ترکیب مشتق مطرح میشوند، چندان دقیق نیست. بعنوان مثال استاد مطهری معتقد است که این مسئله در وهله اول در باب تعاریفات منطقی سر بر آورد؛ یکی آنجا که گفته میشود معرف باید اجلی از معرف خود بوده و تفصیلگر اجمال آن باشد. از ضرورت اجلی بودن معرف، لزوم دو جزئی بودن آن بدست می‌آید، اما تعاریفی که تنها به عرض خاص یا فصل اکتفاء میکنند، ناقض این مطلبند. آنگاه رازی برای برون رفت از این اشکال تن به ترکیب مشتق داده است.^{۱۷} دیگری در جایست که اشکال اصلی رازی – استحالة تعریف به کمتر از دو کلمه – مطرح می‌گردد؛ چراکه تعریف عبارت از تجزیه است لذا حداقل دو جزء برای تعریف لازم است. حال تعاریفی که تنها به فصل یا خاصه اکتفاء میکنند، بعنوان ناقض این مطلب تلقی می‌گردند و رازی در مقام فراروی از این نقض، ترکیب مشتق را مطرح کرد.^{۱۸} این در حالیست که اشکال مزبور، برآمده از تعریف فکر بوده است؛ از آنجا که واژه «ترتیب» در تعریف فکر أخذ شده است، لزوم وجود دو امر در فرآیند تفکر لازم می‌آید و چون تعریف هم از مصادیق تفکر است، الزام تعریف به بیش از یک جزء را در پی داشت در نتیجه تعاریفی که تنها به عرض خاص یا فصل اکتفاء میکنند، بعنوان نقض تعریف فکر عنوان شده‌اند.

۱۵. همان، ص ۱۱.

۱۶. همانجا.

۱۷. مطهری، مجموعه آثار، ج ۹، ص ۵۰۶.

۱۸. همان، ص ۸۳.

استدلال جرجانی بر بساطت مشتق، گذشته از تقدم تاریخی بر دیگر ادله، از متقنترین ادله بساطت مشتق هم به شمار می‌آید و تلاشهای فراوانی جهت باز خوانی این استدلال ارائه شده است.

۲. بررسی استدلال جرجانی

قطب الدین رازی در مقام تصویر ترکیب مشتق، «شیء» را در این ترکیب اخذ، و مشتقی چون «کاتب» را به «شیء له الکتابه» تحلیل کرده است. سید شریف جرجانی در مقام پاسخ به اخذ «شیء» در مفهوم مشتق، با ارائه دو احتمال در مقصود از واژه «شیء» به نقد سخن رازی میپردازد: مفهوم شیء در مفهوم (مشتقی نظیر) ناطق معتبر نیست؛ چراکه در صورت اعتبار، عرض عام داخل در فصل میشود و اگر در مشتق، مصداق شیء معتبر باشد، ماده امکان خاص به ضرورت انقلاب می‌یابد؛ چراکه شیئی که ضاحک است (مصداق شیء) همان انسان است.^{۱۹}

۱-۲. اخذ مفهوم شیء در مشتق

ممکن است مراد رازی از اخذ شیء در مشتق، اخذ مفهوم شیء بوده باشد. در این صورت اخذ آن در فصلی مانند ناطق، دخول عرض عام در فصل را در پی دارد. جرجانی این وجه استحاله را تنها در مورد مشتقاتی که در زمره فصولند، جاری میداند اما اخذ مفهوم شیء در مشتقاتی که از قبیل اعراض خاصند، به اشکالی بر نمیخورد. با این حال از آنجا که کسی میان مشتقات تفصیلی نداده است، کافی است تا ترکیب در برخی از مشتقات با پیامدهای نادرستی همراه باشد تا بتوان به استناد عدم تفصیل

میان مشتقات، عدم ترکیب و بساطت همه مشتقات را نتیجه گرفت.

۱-۱-۲. وجه استحاله دخول عرض عام در فصل در بیان وجه استحاله دخول عرض عام در فصل، تعابیر مختلفی در دست است که در اینجا به برخی از آنها اشاره میکنیم:

الف. از آنجا که فصل، مقوم نوع و ذاتی آن است ولی عرض، غیر مقوم و غیر ذاتی است، دخول عرض عام در فصل موجب میشود تا فصل در عین این که مقوم نوع و ذاتی است، غیر مقوم و غیر ذاتی باشد.^{۲۰}

ب. دخول عرض عام در فصل، منجر به اجتماع امر غیر مختص با امر مختص میگردد و این مطلب میطلبد که فصل در عین مختص بودن، غیر مختص باشد.^{۲۱}

ج. فصل، از ذاتیات است ولی عرض، امری غیر ذاتی است و رتبه ذات، مقدم بر رتبه عرض است؛ یعنی اول باید ذات تحصیل و تقوم یابد. در نتیجه اخذ عرض عام در فصل لازم می‌آورد که یک چیز در عین مقدم بودن، موخر باشد.^{۲۲}

۲-۱-۲. توسعه اشکال به مشتقاتی که از قبیل اعراض خاصند.

شق اول استحاله مورد بحث به مشتقاتی^{۱۹}. «ان مفهوم الشیء لا یعتبر فی مفهوم الناطق مثلاً و الا لکان العرض العام داخلاً فی الفصل ولو اعتبر فی المشتق ماصدق علیه الشیء انقلبت ماده الامکان الخاص ضروری فان الشیء الذی له الضحک هو الانسان» (ارموی، مطالع الانوار، تعلیقات رازی و جرجانی، ص ۱۱).

۲۰. موسوی مروج، منتهی الدرابة، ج ۱، ص ۳۴۸.

۲۱. حسینی فیروزآبادی، عنایة الاصول، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲۲. فاضل لنکرانی، سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۳۴.

■ فرض
ترکب مشتق
از نسبت و حدث،
فرضی غیر عقلایی است لذا
مسئله تنها دو فرض معقول دارد؛
یکی بساطت محض و دیگری
ترکب محض.

اختصاص یافت که در زمره فصول جای دارند؛ این در حالیست که با نگاه بدوی هرچند دخول عرض عام در عرض خاص، منجر به اجتماع مقوم و غیر مقوم یا مقدم و غیر مقدم یا ذاتی و غیر ذاتی نمیشود، اما لازم می‌آید یک امر در عین اینکه مختص است (چون مشتق بر عرض خاص است) مختص نباشد (چون مشتق بر عرض عام است). در نتیجه، این اشکال به اعراض خاصی چون ضاحک هم تسری و توسعه می‌یابد.

برای ارائه تحلیل درستی از مسئله، لازم است معنای «أخذ عرض عام در عرض خاص» بدرستی تبیین گردد. حداقل سه تبیین از این معنی در دست است که بر پایه تبیین نخست أخذ عرض عام اشکالی در پی ندارد ولی بر اساس دو تبیین دیگر تسری شق اول استدلال جرجانی به اعراض خاص هموار می‌گردد.

الف. در صورت أخذ مفهوم شیء در اعراض خاصی مانند ضاحک، هیئت مشتق بر عرض عامی دلالت دارد که مقرون با عرض خاص است یعنی عرض عام، داخل در حقیقت عرض خاص نیست بلکه از باب تعدد دال و مدلول و به دلالت التزام بر آن دال است، مانند اینکه یک عرض عام

در کنار یک عرض خاص ذکر گردد و گفته شود «ماشی ضاحک» بی‌آنکه «مشی» در حقیقت «خندان بودن» داخل شود. بنابراین دخول عرض عام در عرض خاص به این معنی است که هیئت مشتق بر عرض عام دلالت میکند ولی عرض عام داخل در حقیقت مشتق نیست^{۲۳}.

طبق این بیان، از أخذ عرض عام در عرض خاص، اشکالی لازم نمی‌آید؛ چراکه أخذ عرض عام در آن، از باب دخول در حقیقت عرض خاص نیست بلکه تنها از باب تعدد دال و مدلول و در کنار هم آمدن آن دو است. در مقابل، أخذ عرض عام در فصل، لازم می‌آورد که فصل در عین مقوم نوع بودن، مقوم آن نباشد.

بنابر این تبیین، أخذ عرض عام در عرض خاص، مجازی تلقی شده، از باب تعدد دال و مدلول است و گویا هیچیک در مفهوم و حقیقت دیگری وارد نشده است بلکه برآیند آن، در کنار هم آمدن عرض عام و عرض خاص است که این امر، هیچ محالی را در پی ندارد.

در نقد این تبیین میتوان گفت که فرض أخذ عرض عام در عرض خاص، بعنوان فرضی در کنار أخذ عرض عام در فصل مطرح شده و از اینرو، لازم است واژه «أخذ» در هر دو فرض به یک معنی گرفته شود؛ در حالیکه مطابق این تفسیر فرض أخذ عرض عام در فصل بمعنای دخول عرض عام در حقیقت فصل گرفته شده است که منجر به اجتماع ذاتی و مقوم با غیر ذاتی و غیر مقوم میشود اما أخذ عرض عام در عرض خاص، صرفاً بمعنای «کنار هم آمدن» آن دو، تقلیل یافته است حال آنکه لازم است این دو فرض را به یک معنی حمل

۲۳. موسوی مروج، منتهی الدراية، ج ۱، ص ۳۵۱.

کرد.

بنابراین، اگر أخذ را بمعنای دخول در حقیقت شیء گرفتیم هر دو فرض باطل است چون از طرفی با اجتماع ذاتی و غیر ذاتی مواجهیم (فرض أخذ عرض عام در فصل) و از سویی اجتماع امر مختص و غیر مختص لازم می آید (فرض أخذ عرض عام در فصل) و اگر أخذ را بصرف «کنار هم آمدن» معنی کنیم همانطور که کنار هم آمدن عرض عام و عرض خاص به اشکالی بر نمیخورد، کنار هم بودن عرض عام و فصل هم بی ایراد است.

ب. أخذ عرض عام در عرض خاص، بمعنی دخول عرض عام در حقیقت عرض خاص نیست بلکه از ترکیب عرض عام با عرض خاص، عرض خاص دیگری متولد میشود و در نتیجه، مفهوم «شیء» که در زمره اعراض عام است، به انضمام «له الضحک»، به عرض خاص جدیدی مبدل میشود. بنابراین، از آنجاکه از دخول عرض عام در عرض خاص، عرض خاص جدیدی بوجود می آید، ایرادی متوجه آن نیست اما از اجتماع فصل و عرض عام، چیزی متولد نمیشود و در نتیجه أخذ عرض عام در فصل، باطل است.^{۲۴}

این تبیین از این جهت که به هماهنگی واژه «أخذ» در دو فرض احترام نهاده است، از تبیین قبلی مناسبتر است با اینحال این ادعا که از ترکیب دو عرض عام و خاص، عرض خاص دیگری متولد میشود، محل اشکال است؛ چون انضمام دو عرض، زمانی میتواند عرض جدیدی بوجود آورد که این دو عرض بتوانند بر حیطة معنایی یکدیگر اثر گذاشته و همدیگر را مضیق کنند مثلاً^{۲۵} از اجتماع دو عرض عام مانند پرنده بودن و غیر تخم گذار بودن، به عرضی دست می یابیم که اختصاص به

خفاش دارد؛ بگونه‌یی که اگر هر یک از این اعراض نباشند، این عرض از خاص بودن می افتد. اما بر آیند أخذ عرض عام با یک عرض خاص، در محدوده عرض خاص تغییری ایجاد نمیکنند و صرفاً تصریح به چیزی است که عرض خاص جملاً آن را میفهماند. لذا نمیتوان گفت برآیند جمع عرض عام با عرض خاص، عرض خاص جدیدی است. در نتیجه همان وجه استحاله‌یی که برای أخذ عرض عام در فصل بیان شد، در این فرض هم جاری است و عرض خاص جدیدی از این اجتماع متولد نمیگردد. در نتیجه لازم می آید تن به تسری این استحاله در أخذ عرض عام در عرض خاص هم بدهیم.

ج. دخول عرض عام در فصل، از آن جهت محال است که فصل را از فصل بودن می اندازد؛ چرا که مفهوم شیء برای افراد خود عرضی است لذا برآیند اجتماع ذاتی و عرضی، عرضی خواهد بود. در نتیجه فصلی که قرار است ذاتی باشد، عرضی خواهد بود ولی این وجه را نمیتوان در دخول عرض عام در عرض خاص پیاده کرد چون برآیند اجتماع عرض عام و عرض خاص، عرض خاص خواهد بود و عرض عام در عرض خاص نه آن را از عرض بودن می اندازد و نه از خاص بودن.^{۲۶}

بنابراین، وجه محال بودن اخذ عرض عام در فصل این است که فصل را از فصل بودن می اندازد، چون حاصل جمع عرض عام و فصل، امری عرضی است اما آن را از خاص بودن نمی اندازد چرا

۲۴. فاضل لنکرانی، سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۴۰.

۲۵. این مثال بر این فرض استوار است که خفاش تنها پرنده‌یی است که تخمگذار نیست.

۲۶. حائری اصفهانی، الفصول الغرویه، ص ۶۱؛ جوادی آملی،

رحیق مختوم، ج ۱، ص ۳۰۸.

که حاصل اجتماع امر مختص و غیر مختص، امری مختص است ولی این وجه قابل تسری به أخذ عرض عام در عرض خاص نیست چون برآیند اجتماع این دو، همان عرض خاص است و عرض عام نمیتواند آن را از عرض بودن یا خاص بودن بیندازد.

با وجود این، شق اول برهان جرجانی صرفاً مربوط به مشتقاتی چون فصول است و نمیتوان اشکال را در مشتقاتی که از عوارض خاصند، توسعه داد.

۲-۲. أخذ مصداق شیء در مشتق^{۲۷}

فراز دوم استدلال جرجانی، مربوط به مشتقاتی مانند ضاحک است که در تلقی رایج، عرض عام دانسته میشوند. هرگاه مصداق شیء در چنین مشتقاتی أخذ گردد، لازم می آید جهت قضایایی نظیر «الانسان ضاحک» از امکان به ضرورت انقلاب یابد؛ چراکه با أخذ مصداق شیء، این قضیه بصورت «الانسان انسان له الضحک» انحلال می یابد و از سویی چون موضوع در محمول أخذ شده است، قضیه مزبور مشتمل بر حمل شیء علی نفسه خواهد بود و در نتیجه قضیه بی که واجد جهت امکانی بوده، در اثر أخذ مصداق شیء در محمول آن، به قضیه بی ضروری تبدیل میگردد.

۱-۲-۲. وجه استحاله انقلاب قضایای ممکن

به ضروری

بنظر می آید در تبیین چرایی استحاله این انقلاب، دو دیدگاه متفاوت وجود دارد:

دیدگاه اول: برخی أخذ مصداق شیء در مشتقاتی نظیر ضاحک را، موجب انقلاب بسیاری

از قضایای ممکن (و نه همه آنها) به ضروری میدانند^{۲۸}، آنگاه در صدد بیان وجه استحاله چنین انقلابی برآمده و آن را خلاف ارتکازات عرفی تلقی کرده اند؛ چرا که جهت قضایایی نظیر «الانسان کاتب» مطابق ارتکازات عرفی، امکان است و کتابت برای انسان ممکن الثبوت است.

دیدگاه دوم: در مقابل، برخی اشمال این مشتقات بر مصداق شیء را، مستلزم انقلاب همه قضایای ممکن به ضروری میدانند که نفس برچیده شدن جهت امکان از عالم واقع، خلاف ضرورت عقلی است^{۲۹}.

همانگونه که ملاحظه میشود، در فرض أخذ مصداق شیء در مشتق، در اینکه همه قضایای ممکن به ضروری تبدیل میشوند و یا بسیاری از آنها، اختلاف هست و این اختلاف مبتنی بر این مطلب است که آیا دایره نزاع بساطت یا ترکیب مشتق به جوامدی مانند زوج هم تعمیم می یابد یا حیطة

۲۷. اخذ مفهوم یا مصداق شیء در مشتق را میتوان به مسئله وضع عام - موضوع له عام و وضع عام - موضوع له خاص تشبیه کرد. در مقام وضع الفاظ گاهی واضع معنایی کلی را تصور میکند و لفظ را برای همان معنای کلی قرار میدهد (وضع عام - موضوع له عام) اما گاهی واضع معنای کلی را تصور میکند اما لفظ را برای آن معنای کلی وضع نمیکند بلکه لفظ را برای مصادیق آن معنای کلی قرار میدهد (وضع عام - موضوع له خاص). بعنوان نمونه، مفهوم کلی ابتدائیت که معنایی حرفی است تصور میشود ولی لفظ «من» برای مصادیق آن وضع میشود. در مفهوم مشتق نیز گاهی مفهوم «شیء» اخذ میگردد و گاهی با وجود أخذ مفهوم «شیء»، مصادیق آن مورد نظر واقع میشوند. انسان با وجود اینکه امری کلی است و واجد مصادیقی است اما مصداق ذهنی «شیء» است.

۲۸. جوادى آملی، ریحق مختوم، ج ۱، ص ۳۰۸؛ صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۲۲۸.

۲۹. موسوی مروج، منتهی الدرایة، ج ۱، ص ۳۴۸؛ حکیم، حقائق الاصول، ج ۱، ص ۱۲۱.

بحث به مشتقات اصطلاحی محدود می‌گردد؟^{۴۰} در فرض اخیر چون دایره نزع محدود به مشتقات می‌گردد، قضایایی چون «الانسان زوج» همچنان بر جهت امکانی باقی میمانند و در نتیجه، جهت امکانی از نفس الامر جمع نمیشود بلکه صرفاً بسیاری از قضایایی که از محمولات اشتقاقی در ناحیه محمول بهره میبرند، دشتخوش چنین انقلابی می‌گردند.

ولی اگر جوامد را هم در نزع بساطت یا ترکیب مشتق داخل سازیم، حتی قضایایی نظیر «الانسان زوج» هم در اثر ترکیب و أخذ مصداق شیء در زوج، از جهت امکانی بر افتاده، تبدیل به قضیه‌یی ضروری می‌گردند و در نتیجه، همه جهات امکانی به جهت ضرورت مبدل می‌گردند. برچیده شدن جهت امکان از نفس الأمر، تالی فاسد این فرض است.

۲-۲-۲. اشکالی به شق دوم استدلال جرجانی حائری اصفهانی^{۳۱} با تردید در لزوم انقلاب در فرض أخذ مصداق شیء در مشتق، بیان میکنند که بر فرض ترکیب مشتق و أخذ مصداق شیء در آن، قضیه‌یی چون «الانسان ضاحک» به قضیه «الانسان انسان له الضحک» انحلال می‌یابد. در این فرض، محمول قضیه انسان مطلق نیست بلکه انسانی در مسند محمول واقع شده که مقید به قید امکانی (یعنی قید ضاحک بودن) است و از آنجا که نتیجه تابع أخس مقدمتین است هرگاه قیدی ممکن الثبوت باشد، امر مقید به آن قید ممکن خودش مفهومی ممکن خواهد بود چرا که «المقید بغير الضروری، غیر ضروری».

بنابراین کافی است قید مأخوذ در محمول، غیر

ضروری باشد تا خود حمل هم غیر ضروری شود. در این صورت، انقلابی در ناحیه جهت قضیه اتفاق نمی‌افتد بلکه قضیه‌یی که واجد جهت امکانی بود، همچنان ممکن باقی میماند.^{۳۲}

در پاسخ به اشکال فوق میتوان گفت که قضیه «الانسان انسان له الضحک» به دو صورت قابل تحلیل است:

تحلیل اول: محمول حقیقی در این قضیه، تنها همان امر مقید بوده - خود قید مدخلیتی ندارد - و

۳۰. میان مشتق اصولی و مشتق نحوی، رابطه عام و خاص من وجه برقرار است؛ چرا که مشتق اصولی از دو قید برخوردار است؛ از طرفی لازم است بصورت حمل هو هو بر ذات حمل گردد در نتیجه، این قید از سویی افعال را که از مشتقات نحویند، خارج میکند، در عوض جوامدی مانند زوج که قابل حمل هو هو بر ذات داخل می‌گردند و از سویی لازم است مشتق اصولی بگونه‌یی باشد که با انتفای ذات، مبدأ مشتق پا بر جا بوده و از بین نرود؛ لذا ذاتیاتی چون ناطق، مشتق اصولی بحساب نمی‌آیند چون با انتفای ذات، نطق که مبدأ ناطق است از میان میرود. بنابراین رابطه مشتق اصولی و نحوی، عام و خاص من وجه است؛ از سویی با هم در ضاحک و مانند آن اجتماع میکنند اما افعال و مشتقاتی مانند ناطق، با وجود این که مشتق نحویند، مشتق اصولی نمیباشند و در عوض برخی جوامد نحوی مانند زوج از ویژگیهای مشتق اصولی برخوردار بوده و مشتق اصولیند. حال در اینکه مشتق در باب بساطت یا ترکیب، اصطلاح سومی از مشتق است، بنظر می‌آید اتفاق نظر وجود دارد؛ چرا که از طرفی این اصطلاح شامل ذاتیاتی مانند ناطق هم میشود چنانکه از استدلال جرجانی پیداست و از سویی شامل افعال نمیشود اما به هر حال در سعه و ضیق این اصطلاح اختلاف هست چرا که عده‌یی جوامد را هم مشتق به اصطلاح سوم میدانند (امام خمینی، تهذیب الاصول، ج ۱، ۳۷۱) اما برخی جوامد را مشتق به اصطلاح سوم نمیدانند (خمینی، تحریرات الاصول، ج ۱، ص ۸۸).

۳۱. این اشکالی است که عموماً به حائری اصفهانی انتساب می‌یابد در حالیکه برخی از منطقدانان و فیلسوفان بر او پیشی گرفته‌اند و حتی جرجانی هم در مواضعی به این اشکال اشاراتی داشته است (اصفهانی، نهاییه الدرایه، ج ۱، ص ۱۳۸).

۳۲. حائری اصفهانی، الفصول الغرویة، ص ۶۱؛ ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۵۳۷، تعلیقه ۱۴.

تقیید از آن جهت که معنایی حرفی است جزء محمول بحساب آید. در این فرض محمول همانند مرکبی تقییدی است اما محمول را بعنوان مقید بما هو مقید لحاظ نمیکنیم بلکه این مرکب تقییدی، آلتی است تا حال ذات مقید را در یابیم. در این فرض هر چند محمول، ذات مقید است و تقید را جزء ذات محمول بحساب آورده‌ایم و از اوصاف امکانی است اما مانع از انقلاب نمیشود؛ چراکه تقید بعنوان معنایی حرفی، قائم به ذات مقید و تابع اوست و در مقابل ذات مقید، مستقل ملاحظه نمیگردد. در نتیجه صلاحیت محمول شدن را نمی‌یابد چراکه محمول شدن چیزی، می‌طلبد که بتوان آن را با لحاظ استقلالی، مستقل فرض کرد اما چون لحاظ بالذات و استقلالی به تقید تعلق نمیگیرد، ذات مقید ملحوظ بالذات و محمول حقیقی است و در نتیجه مصداق ثبوت شیء لفسه میشود و انقلاب از جهت امکان به ضرورت، همچنان باقی است.^{۳۳}

ممکن است گفته شود که مطابق این فرض آیا تقید بعنوان معنایی حرفی، نقشی در محمول دارد یا خیر؟

اگر معنای حرفی و تقید، با آنکه داخل در محمول است، نقشی ایفاء نکند، در این صورت ارزش معنایی «الانسان انسان» و «الانسان کاتب» برابر خواهد شد در حالیکه شهود ما چنین برابری معنایی را رد میکند. در ضمن نباید فرقی میان قضایایی چون «الانسان ضاحک»، «الانسان کاتب» و... برقرار باشد چراکه مفاد همه اینها به «الانسان انسان» باز میگردد.^{۳۴}

اما در صورتی که نقش آفرینی تقید را پذیرا گردیم، محمول مقید، خاص خواهد شد چراکه

دخالت تقید، آن را مبدل به حصه‌یی از کلی میکند. در عوض موضوع قضیه بر اطلاق خود باقی میماند و عام است. بدیهی است حصه‌یی از انسان، مفهوماً اخص از انسان است. از سویی ثبوت خاص برای عام، ضروری نیست چراکه امکان انفکاک میان آن دو وجود دارد.^{۳۵}

در پاسخ به ادعای بالا میتوان گفت که محمول قضیه، خود حصه‌یی از مصداق ذات است؛ چراکه با مبدأ اقتران یافته و از باب دخول تقید، حصه‌یی از ذات شده است؛ هر چند موضوع هم به اعتبار اقترانی که با آن در عالم واقع دارد، حصه‌یی خاص از مصداق ذات تلقی میگردد و در غیر این صورت چنین حملی، طبعی نخواهد بود و حمل اخص بر اعم است.

بدیگر بیان، وقتی موضوع را لحاظ میکنیم تنها ذاتی مد نظر ماست که مفهوم موضوع بر آن انطباق دارد. این موضوع به وجود یا عدم وجود محمول، تقیدی ندارد لذا میتواند محمول را بالا مکان یا بالضرورة بپذیرد.

اما اگر از طرف محمول ملاحظه کنیم، ذاتی که مقید به مبدأ است، منطبق با مفهوم موضوع است. وقتی چنین ذات مقیدی بر موضوع حمل میگردد، اهمال موضوع بر طرف شده و موضوع در آن حصه تعیین می‌یابد.^{۳۶}

بنابراین اگر محمول، مصداق ذات – من حیث هی – باشد و تقید دخالت نکند، انقلاب از امکان

۳۳. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۵۳۷، تعلیقه ۱۴؛ اصفهانی، نهایة الدراییة، ج ۱، ص ۱۴۰.
 ۳۴. فاضل لنکرانی، سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۴۵.
 ۳۵. عراقی، بدائع الافکار، ص ۱۸۰؛ صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۲۳۲.
 ۳۶. عراقی، بدائع الافکار، ص ۱۸۰.

به ضرورت اتفاق می افتد و اگر محمول، حصه‌یی از ذات باشد، موضوع را هم متعین در همان حصه میکند لذا هر یک از موضوع و محمول در اثراقتراعی که با مبدأ دارند، حصه‌یی از ذات بحساب می آیند و در این صورت حصه‌یی از انسان بر خودش حمل شده است که از باب حمل شیء بر خودش است و انقلاب قضیه ممکن به ضروری اتفاق می افتد.

تحلیل دوم: تحلیل دوم آن است که قید، جزئی از محمول بوده باشد. مطابق این فرض، اولاً هر چند قید هم ملحوظ است، اما چون فایده اصلی از مقید حاصل میشود، لذا قید بالعرض لحاظ میگردد. بنابراین چون محمول اصلی مقید است، انقلاب جهت از امکان به ضرورت تحقق می یابد. برای روشنتر شدن مطلب میتوان از این مثال بهره برد: گاهی میگوییم «زید فی الدار» که بودن در خانه فایده اصلی را در بر دارد، لکن گاهی میگوییم «زید قائم فی الدار»، در این فرض فایده اصلی در قائم بودن زید است و در خانه بودن او، بالعرض لحاظ میگردد.

طبق این تحلیل اصولاً مقید فایده اصلی اخبار را در بر دارد و قید، بصورت بالعرض لحاظ میشود. در این فرض هر چند قید را هم جزء محمول بدانیم، اما چون مقید ملحوظ اصلی ماست لذا محمول اصلی تنها مقید است و انقلاب همچنان پابرجا میماند.

ثانیاً قضیه «الانسان انسان له الضحک» بر فرض جزء الموضوع بودن قید، به دو قضیه انحلال می یابد که یکی از آنها از باب ثبوت شیء لنفسه و ضروری است و دیگری در قالب «الانسان له الضحک» و ممکن است^{۳۷}. در این فرض هم، انقلاب از جهت امکان به ضرورت تحقق می یابد،

با این تفاوت که در فرض قبل، تمام قضیه از جهت امکانی عاری شده، مبدل به جهت ضرورت میشد اما در این احتمال تنها بخشی از قضیه دچار چنین انقلابی میشود. این در حالیست که قضیه «الانسان ضاحک» با عنایت به ارتکاز عرفی، تنها یک قضیه است و از جهت امکان برخوردار است.

بار دیگر ممکن است اشکال شود که در قضیه «الانسان انسان له الضحک»، عبارت «له الضحک» توصیف است نه این که خبر بعد از خبر باشد تا بتوان دو قضیه تصویر کرد؟

از این اشکال میتوان به دو صورت پاسخ داد: پاسخ اول: هرگاه موضوع در محمول قضیه أخذ گردد مانند «الانسان انسان له الضحک»، بناچار چنین قضیه‌یی به دو قضیه انحلال می یابد که جهت در یکی از آنها ضرورت خواهد بود. توضیح این پاسخ در قالب مقدماتی بیان میشود.

مقدمه اول: جزئی بما هو جزئی قابل تقیید نیست؛ چرا که تقیید تنها بر ماهیات کلی بی وارد میشود که با افزودن قیودی امکان تنويع در آنها باشد اما امور جزئی قابلیت تنويع را نداشته لذا مقید به قیدی نمیگردند.

امور جزئی تنها قابل توصیفند؛ به این معنی که در حالتی از وصف «الف» برخوردارند و در حالت دیگری به وصف «ب» متصف میشوند، مانند «زید راکب الیوم» و «زید جالس امس» اما این رکوب و جلوس نمیتواند قید برای زید بحساب آید و موضوع را تکثیر نماید.

۳۷. تصویر دیگری از انحلال هم وجود دارد که طی آن قضیه «الانسان انسان له الضحک» به دو قضیه «الانسان انسان» و «له الضحک» انحلال یابد. چنین انحلالی فرض ضعیفی است که در ادامه اشاراتی به آن خواهد شد.

مقدمه دوم: در بحث حاضر هر چند آنچه در مشتق بعنوان مصداق شیء اخذ میشود، امری کلی مانند انسان است اما انسان مأخوذ در مشتق، در حکم جزئی و شخصی است؛ چون این انسان همانند امور جزئی امکان تضییق ندارد چراکه عین موضوع خود است و «الشیء لا یتضیق بالقیاس الی نفسه». بنابراین، انسان مأخوذ در مشتق، صرفاً توصیف میشود و امکان تقیید در آن وجود ندارد.

مقدمه سوم: هرگاه محمول، مقید باشد یعنی محمول امری واحد است و انحلال منتفی است منتها اگر محمول به وصفی اتصاف یابد، محمول مجموع موصوف و صفت خواهد بود و در نتیجه محمول هر چند صورتاً واحد است، در واقع متعدد است.^{۳۸}

بنابراین در فرض تقیید، انحلال منتفی است و در فرض توصیف، انحلال صحیح است. در قضیه «الانسان انسان له الضحک» قید «له الضحک» در واقع وصف است؛ چراکه انسان در حکم جزئی بوده، امکان تقیید آن وجود ندارد. در نتیجه، قید مورد بحث در حکم محمول دیگری است که اجنبی از محمول اول است. بر این اساس، انحلال به دو قضیه، که از باب جمع در تعبیر به این صورت بیان شده‌اند، ثابت میشود.^{۳۹}

پاسخ دوم: فرقی واقعی و نفس الامری میان وصف و خبر وجود ندارد؛ چراکه تفاوت آن دو به علم یا جهل مخاطب باز میگردد و از اینروست که گفته‌اند: «الاصناف قبل العلم بها اخبار و الاخبار بعد العلم بها اوصاف». در نتیجه جمله‌ی چون «زید شاعر ماهر» هر چند در صدد است مهارت زید را در شاعری بیان کند و واژه «ماهر» در اینجا صفت اصطلاحی بحساب می‌آید اما اگر این قضیه قبل از علم مخاطب منعقد شود، «ماهر» مبدل به

خبر بعد از خبر میشود. از سوی دیگر، در جمله‌ی «همچون «زید کاتب شاعر» هر چند واژه «شاعر» بلحاظ نحوی خبر بعد از خبر است، اما هرگاه بعد از علم مخاطب به کاتب و شاعر بودن زید انعقاد یابد، «شاعر» مبدل به وصف میشود چراکه خبر باید مقید فایده باشد.

بنابراین چندان بعید نیست که ساختار نحوی یک کلمه بر وصف بودن آن استقرار یابد ولی در حقیقت خبر بوده باشد.^{۴۰}

۳۸. غروی نائینی، تقریرات الاصول، ج ۱، ص ۱۰۵.

۳۹. با توجه به مطالب فوق میتوان پاسخ اشکالات ذیل را هم

داد:

اولاً، تعدد قضایا مساوق با تعدد حکم است و در موردی میتوان از دو قضیه سخن راند، که احکام صادر شده از حاکم متعدد باشد اما در بحث حاضر نهایت چیزی که داریم این است که محمول به جهت نسبت ناقصه‌ی که دارد، در فضای ترکیب، به دو جزء منحل میگردد. این مطلب خارج از افق حاکم است و در افق و نظرگاه حاکم یک حکم بیشتر نداریم؛ چراکه نسبت ناقصه، طرفین خود را در افق ذهن حاکم به صورت شیء واحدی در می‌آورد و وقتی یک حکم داریم، انحلال به دو قضیه هم منتفی است (صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۲۳۴).

ثانیاً، بر فرض هم که اصل انحلال به دو قضیه را پذیرا باشیم، جهت مجموع قضایای حاصل شده، امکان خواهد بود؛ چراکه ولو دو قضیه ممکن و ضروری داریم اما برآیند این دو، به جهت امکان منتهی میشود چون نتیجه تابع اخس مقدمات است (فاضل لنکرانی، سیری کامل در اصول فقه، ج ۳، ص ۴۸).

در پاسخ نکته اول میتوان گفت که با عنایت به مطالب پیشگفته روشن میشود که امکان واحد انگاشتن قضیه «الانسان انسان له الضحک» محال است چون به تقیید امر جزئی یا آنچه در حکم آن است، منجر میشود و از اینرو، حتی حکم حاکم هم در آن تأثیری نمینهد.

پاسخ نکته دوم نیز آن است که با توجه به اینکه دو قضیه مورد بحث در واقع دو قضیه متفاوت از هم هستند و صرفاً از باب جمع در تعبیر در قالب یک قضیه بیان شده‌اند، تعیین جهت جامع برای آن دو بیمعنی است.

۴۰. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱،

ص ۵۳۷، تعلیقه ۱۴؛ اصفهانی، نهاية الدراية، ج ۱، ص ۱۴۰.

در اینجا میتوان دو شاهد در تأیید انحلال یک قضیه به دو قضیه ارائه کرد:

شاهد اول: مطابق قاعده اخبار و اوصاف که در فوق به آن اشاره شد، هرگاه جمله‌یی با فرض علم مخاطب صادر شده باشد، خبر در این جمله در حکم وصف بوده، جمله مشتمل بر نسبت ناقصه وصفی خواهد بود ولی در فرض جهل مخاطب، جمله مشتمل بر خبر و نسبت تام خبری است. مثلاً قضیه «زید قائم» برای کسی که علم به قیام زید دارد، از باب وصف «زید القائم» جلوه میکند و مفهومی تصویری خواهد بود اما «زید القائم» برای کسی که علم به قیام زید ندارد، بصورت اخبار «زید قائم»، که از مقوله تصدیق است، جلوه میکند.^{۴۱}

تبدیل یک معنای تصویری به تصدیقی یا بالعکس، از غرابت بیشتری برخوردار است، چرا که تصور و تصدیق از یک جنس نمیباشند. با ممکن دانستن تبدیل یک معنای تصویری به تصدیقی، بطریق اولی راه برای تکثیر یک تصدیق و تبدیل آن به دو قضیه، هموار میگردد.

شاهد دوم: شاهد دوم انحلال، نزاعی است که میان ابن سینا و فارابی در منطق در باب عقد الوضع در گرفته است. میدانیم که قضایای حملیه در مقام تحلیل، از دو نسبت یا عقد برخوردارند؛ عقد الوضع و عقد الحمل. عقد الحمل همان نسبت و ربط عنوانی محمول به موضوع است که نه تنها صدق و کذب یک قضیه بلکه اصل تحقق و قضیه بودن آن بسته به این عقد است و عمده مباحثی که حول جهات قضایا صورت میگیرد، به اعتبار این عقد است. در مقابل، عقد الوضع نسبت و ربط وصف عنوانی موضوع با ذات آن است. بعنوان مثال هرگاه

■ با فرض درستی استدلال جرجانی، نهایت نتیجه بدست آمده از آن، این است که ذات از مفهوم مشتق بیرون است ولی هیچگونه دلالتی بر خروج نسبت از مفهوم مشتق ندارد. در نتیجه، این استدلال نمیتواند نافی ترکیب مشتق از حدث و نسبت باشد و استفاده از این دلیل برای اثبات بساطت محض با مشکل اعمیت دلیل از مدعی همراه است.

گفتیم «هر عالمی شایسته احترام است»، «عالم» در مقام موضوع بر دو جزء دلالت دارد: یکی ذاتی که معروض وصف عالم و معنون بعنوان «عالم» است و دیگری وصف و عنوانی که عارض بر ذات و طاری بر آن شده است. عقدالوضع عبارت است از نسبت میان جزء دوم و جزء اول.

عقدالوضع نیز، مانند عقدالحمل، در متن واقع واجد کیفیتی است که در تبیین آن دو رأی اظهار شده است: شیخ جهت عقدالوضع را بصورت مطلقه عامه و بالفعل میداند که فرقی نمیکند این اتصاف فعلی در زمان ماضی و حال صورت گیرد و یا در زمان استقبال محقق شود. بنابراین، قضیه‌یی مانند «هر عالمی شایسته احترام است» در صورتی صادق است که ذاتی که موضوع این حکم است (یعنی شخص خارجی) در یکی از زمانهای سه‌گانه متصف به وصف عالم بودن باشد. در مقابل، فارابی جهت عقدالوضع را امکان عام میداند. بر این اساس، برای صدق قضیه بالا کافی است که اتصاف ذات موضوع به وصف عالم بودن ممتنع نباشد (یا ممکن به امکان عام باشد).

۴۱. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج۱،

ص ۵۳۷، تعلیقه ۱۴.

حاجی سبزواری انحلال «الانسان انسان له الضحك» را به دو قضیه «الانسان انسان» و «الانسان له الضحك» به انحلال در ناحیه عقد الوضع تشبیه میکند و میگوید:

انحلال یک قضیه به دو قضیه، مانند آن است که عقد الوضع قضایا نزد شیخ به قضیه مطلقه عامه و نزد فارابی به قضیه‌ی ممکن منحل میگردد.^{۴۲}

طبق بیان حاجی، عقدالوضع که یک مفهوم تصویری است به یک قضیه و مفهوم تصدیقی مبدل میشود؛ بنابراین بطریق اولی مبدل شدن یک تصدیق به دو تصدیق ممکن خواهد بود.^{۴۳}

بنابراین، «انحلال یک امر تصدیقی به دو تصدیق» تشبیه شده است به «انحلال یک مفهوم تصویری به یک تصدیق». انحلال مفهوم تصویری به تصدیقی اولاً شاهد ادبی و عقلایی و ثانیاً شاهد عقلی و منطقی دارد. آنگاه قیاس اولویتهی شکل خواهد گرفت که بر پایه آن گفته میشود وقتی یک مفهوم تصویری امکان تبدیل شدن به یک مفهوم تصدیقی را دارد هیچ بُعدی نخواهد داشت که یک تصدیق به دو تصدیق که از جنس هم هستند، تبدیل شود.

۳. بررسی مدلول استدلال جرجانی

با فرض درستی استدلال جرجانی، نهایت نتیجه بدست آمده از آن، این است که ذات از مفهوم مشتق بیرون است ولی هیچگونه دلالتی بر خروج نسبت از مفهوم مشتق ندارد. در نتیجه، این استدلال نمیتواند نافی ترکیب مشتق از حدث و نسبت باشد و استفاده از این دلیل برای اثبات بساطت محض با مشکل اعمیت دلیل از مدعی همراه است.

بنظر میرسد که این اشکال، به صدرالمثلهین وارد نمیشود چراکه وی استدلال محقق شریف را تنها در حد یک مؤید پذیرفته است.^{۴۴} اما سخن حاجی سبزواری، آخوند خراسانی و دیگرانی که درصددند با این استدلال، بساطت محض را نتیجه بگیرند، با این اشکال روبروست.

عده‌یی با تطفن به این اشکال، با ذکر تتمه‌یی در صدر رفع آن بر آمده و گفته‌اند که أخذ هر یک از ذات یا نسبت در مفهوم مشتق، مستلزم أخذ دیگری است؛ چراکه اگر ذات و مبدأ را در مشتق اخذ نماییم، بناچار باید نسبت را هم در مشتق اخذ کنیم چراکه ضامن ارتباط میان مبدأ و ذات، نسبت است و در صورت فقدان نسبت در مدلول مشتق، معنی ندارد

۴۲. «هذا كما أن عقد الوضع في القضايا ينحل إلى قضيه مطلقه عامة عند الشيخ و ممكنة عند الفارابی» ملاصدرا، الحكمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۵۳۷، تعلیقه ۱۴.
۴۳. آخوند در مقام نقل کلام حاجی آن را چنین نقل میکند: «فعقد الحمل ينحل إلى القضية كما أن عقد الوضع ينحل إلى قضية مطلقه عامة عند الشيخ وقضية ممكنة عامة عند الفارابی» (خراسانی، كفاية الاصول، ج ۱، ص ۱۰۹).

بنظر میرسد تسامحی بدوی در عبارات آخوند رخ داده است؛ چراکه مقتضای تنظیم آخوند این است که عقد الحمل هم مانند عقد الوضع به قضیه‌ی انحلال یابد. در حالیکه عقد الحمل تنها به دو خبر منحل میشود، که این دو خبر در قیاس با موضوع به دو قضیه و تصدیق مبدل میگردند. لذا این انحلال ناشی از انحلال عقد الحمل به دو خبر است نه اینکه عقد الحمل خود به یک قضیه منحل شود.

این نقل، راه دیگری برای تصویر انحلال باز میکند که مطابق آن قضیه «الانسان انسان له الضحك» به دو قضیه منحل میشود؛ یکی قضیه ضروری «الانسان انسان» و یکی هم قضیه ممکن «له الضحك». طبق این تحلیل، عقد الحمل به قضیه امکانی انحلال می‌یابد. این تصویر از انحلال اگرچه با عبارات حاجی سازگار است، اما عبارات آخوندکشش آن را ندارد؛ چراکه در مقام مثال برای قضیه دوم به «الانسان له النطق» مثال میزند.
۴۴. ملاصدرا، الحكمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۵۲.

مشتق بر ذات و مبدئی که اجنبی از هم هستند، دلالت کند.

از سویی اگر تنها نسبت و مبدأ را در مفهوم مشتق اخذ نماییم، چون قوام نسبت به طرفین است لذا از اخذ نسبت، اخذ ذات هم لازم می‌آید و در غیر این صورت منجر به قوام نسبت به طرف واحد میشود^{۴۵}.

با توجه به تتمه بالا، فرض ترکب مشتق از نسبت و حدث، فرضی غیر عقلایی است لذا مسئله تنها دو فرض معقول دارد؛ یکی بساطت محض و دیگری ترکب محض و با توجه به اینکه فرض ترکب مشتق از نسبت و حدث بخودی خود باطل است، کافی است از راه استدلال جرجانی فرض ترکب محض را باطل سازیم که در این صورت، بساطت محض برای مشتق ثابت میشود.

بنظر می‌آید در این استدلال خلطی میان مقام ثبوت و اثبات صورت گرفته باشد چرا که تقوم نسبت به طرفین خود در ظرف ثبوت و نفس الامر، یک مسئله است و نسبتی که مدلول کلام واقع میشود، مسئله دیگری است و نمیتوان از یک بحث نفس‌الأمری، نتیجه‌ی درباره مدلول گرفت. عبارت دیگر، بساطت مشتق بمعنای خروج طرف نسبت از مدلول کلام است، نه از واقع و نفس‌الامر تا قوام نسبت به طرف واحد را در پی آورد.

۴. جمع‌بندی

فرض ترکب مشتق از «شیء له المشتق منه»، دو احتمال در پی می‌آورد:

۱. اگر مراد از «شیء»، مفهوم شیء باشد، لازمه آن اخذ عرض عام در فصل است؛ که فصل را از فصل بودن می‌اندازد چون برآیند اجتماع ذاتی

مختص با عرضی غیر مختص، عرضی مختص است. این وجه را نمیتوان به فرض اخذ عرض عام در عرض خاص توسعه داد؛ چرا که چنین اخذی عرض خاص را از عرض خاص بودن نمی‌اندازد. ۲. اگر مراد از «شیء» مصداق شیء باشد، انقلاب قضایای ممکن به ضروری اتفاق می‌افتد چرا که در قضیه‌ی نظیر «الانسان انسان له الضحک» قید «له الضحک» یا به کلی در محمول لحاظ نمی‌گردد که در این صورت از باب حمل شیء علی نفسه، انقلاب به ضرورت رخ میدهد. البته این انقلاب از باب حمل انسان مطلق بر خودش نیست چون به هر حال تقید را جزئی از محمول بحساب آورده‌ایم بلکه موضوع و محمول در اثر اقتزانی که با قید می‌بایند مبدل به حصه‌ای از کلی میشوند که بر هم حمل شده، انقلاب شکل می‌گیرد.

اما اگر قید در محمول لحاظ شده و نقش آفرینی کند، یا از آنجا که بالعرض لحاظ شده، محمول حقیقی فقط انسان است و از باب حمل شیء علی نفسه انقلاب از امکان به ضرورت شکل می‌گیرد یا از این باب که این قضیه به ظاهر واحد، در واقع به دو قضیه انحلال می‌یابد و انقلاب یک قضیه ممکن به دو قضیه ممکن و ضروری شکل می‌گیرد. انحلال به دو قضیه هم با تفاوتی که میان قید و وصف نهادیم قابل تبیین است.

با این حال، استدلال بالا تنها میتواند ترکب محض را نفی کند اما برای اثبات بساطت محض ناکارآمد است و تلاشی که عده‌ی بعنوان تتمه دلیل مزبور ذکر کرده‌اند، دچار خلط مقام ثبوت و اثبات است.

۴۵. غروی نائینی، اجود التقریرات، ج ۱، ص ۶۳.

منابع

- ابن رشد، تلخیص کتاب مابعد الطبیعه، تحقیق دکتر عثمان امین، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۷.
- ارموی، محمود بن ابی بکر، مطالع الانوار فی المنطق، با شرح قطب الدین رازی و حاشیه سید شریف جرجانی، قم، انتشارات کتبی نجفی، ۱۲۹۴ق.
- اصفهانی، محمد حسین، نهاية الدراية فی شرح الکفایة، قم، انتشارات نور وحی، ۱۳۸۹.
- امام خمینی، تهذیب الاصول، تقریرات جعفر سبحانی، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۲.
- جوادی آملی، عبدالله، رحیق مختوم؛ شرح حکمت متعالیه، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- حائری اصفهانی، محمد حسین، الفصول الغرویه فی الاصول الفقهیة، قم، دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
- حسینی فیروزآبادی، مرتضی، عنایة الاصول فی شرح کفایة الاصول، قم، انتشارات فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق.
- حکیم، محسن، حقائق الاصول (تعلیقہ کفایة الاصول)، قم، کتابفروشی بصیرتی، ۱۴۰۸ق.
- خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، تحقیق عباسعلی زراعی سبزواری، قم، مؤسسه: نشر اسلامی، ۱۴۳۱ق.
- خمینی، سیدمصطفی، تحریرات الاصول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر امام خمینی (ره)، ۱۴۱۸ق.
- سهروردی، حکمة الاشراق، در: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، تصحیح و مقدمه هانری کربن، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
- صدر، محمد باقر، بحوث فی علم الاصول، تقریرات حسن عبدالساتر، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۷ق.
- عراقی، ضیاءالدین، بدایع الافکار، تقریرات میرزاهاشم آملی، نجف، المطبعة العلمیه، ۱۳۷۰ق.
- غروی نائینی، محمد حسین، اجود التقریرات، تقریرات

■ بنظر می آید خلطی میان مقام ثبوت و اثبات صورت گرفته باشد چرا که تقوم نسبت به طرفین خود در ظرف ثبوت و نفس الامر، یک مسئله است و نسبتی که مدلول کلام واقع میشود، مسئله دیگری است و نمیتوان از یک بحث نفس الامری، نتیجهی درباره مدلول گرفت. بعبارت دیگر، بساطت مشتق بمعنای خروج طرف نسبت از مدلول کلام است، نه از واقع و نفس الامر تا قواوم نسبت به طرف واحد را در پی آورد.

- ابوالقاسم خوئی، قم، مؤسسه صاحب الامر (عج)، ۱۴۳۰ق.
- فاضل لنکرانی، محمد، سیری کامل در اصول فقه، تهیه و تنظیم محمد دادستان، قم، انتشارات فیضیه، ۱۳۸۴ش.
- قوشچی، علی بن محمد، شرح تجرید العقاید، تعلیقات دوانی، با تصحیح محمد حسین زارعی اصفهانی، قم، انتشارات رائد، ۱۳۹۳.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۹، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۸۷.
- ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۱، تصحیح و مقدمه دکتر غلامرضا اعوانی، باشراف استاد سید محمد خامنه‌ای، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳.
- — — — الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة، ج ۶، تصحیح و مقدمه دکتر احمد احمدی، باشراف استاد سید محمد خامنه‌ای، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱.
- — — — الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، تصحیح و مقدمه دکتر سید مصطفی محقق داماد، باشراف استاد سید محمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۲.
- موسوی مروج، محمد علی، منتهی الدراية فی شرح الکفایة، قم، نشر فقاہت، ۱۴۳۱ق.